

پدیده بن-افغان

پیران آزاد

قراردادی که بعد از ۹ روز مذاکره بین چهار گروه‌بندی سیاسی افغانی با واسطه سازمان ملل و میزبانی آلمان برای تشکیل دولت انتقالی افغانستان، در بن در تاریخ ۵ دسامبر ۲۰۰۱ بسته شد، از زوایای گوناگون قابل تأمل است. در این نوشته از دو منظر نگاهی به آن می‌کنیم.

۱- از نظر منطقه‌ای و بین‌المللی. این قرارداد تأثیر مهمی در بُعد منطقه‌ای و بین‌المللی مسئله افغانستان دارد. مسئله افغانستان همیشه مسئله‌ای منطقه‌ای و بین‌المللی بوده و این به دلیل ویژه‌گی ژئوپولیتیکی و اهمیت ژئواستراتژیک افغانستان است. رقابت سیاسی در آسیای میانه در قرن نوزدهم عنوان "بازی بزرگ" گرفته بود. حالا در قرن بیست و یکم و کشف منابع قابل توجه نفت حوزه خزر و آسیای میانه و مصرف روزافزون انرژی در حوزه فعال اقتصادی شرق دور، نگاه‌های خریدارانه بیشتری را متوجه آن نواحی کرده است. افغانستان علاوه بر آن که یکی از مسیرهای انتقال انرژی می‌تواند باشد، همسایه قدرت‌های منطقه‌ای، برخاً نامطلوب و مزاحم است و در دهه اخیر محلی برای ایجاد اغتشاش و پایگاه امن تروریسم شده است. با این نگاه از جانب سیستم سرمایه‌داری حاکم بر جهان به مسئله افغانستان، ۱۱ سپتامبر فرصتی برای امریکا و متحدان به وجود آورد تا به سراغ مسئله افغانستان بروند.

تا قبل از ۱۱ سپتامبر، پاکستان در میان قدرت‌های منطقه در اوضاع افغانستان دست بالا داشت و به واسطه طالبان سیاست خود را پیش می‌راند. روسیه و ایران که عقب‌مانده بودند به "اتحاد شمال" محدود شده و هر یک با ترکیب‌بندی‌های مختلف این اتحاد کار می‌کردند. اگرچه هر دو با نسل اول رهبران مجاهدین نزدیک بودند ولی هر یک ارتباط‌های ویژه خود را داشتند. مثلاً روسیه با "ژنرال دوستم" و ایران با "اسماعیل‌خان" والی هرات. گلبدین حکمت‌یار و حزب اسلامی ضعیف شده او در تهران بود و برهان‌الدین ربانی رئیس‌اسمی اتحاد شمال و جمعیت اسلامی بین این دو قدرت رفت و آمد می‌کرد. روسیه و ایران ارتباط مؤثر و نفوذی در میان پشتوهای مخالف طالبان نداشتند. نسل جوان‌تر فرماندهان و رهبران اتحاد شمال و پشتوهای مخالف طالبان بیش از هر چیز گرایش به غرب داشته و کمتر با جریان و گرایش اسلامی هم‌راه بود و با هر سه قدرت منطقه فاصله داشته و به درجه‌های مختلف با هر یک از آن‌ها مخالفند. مثلاً رابطه حامد کرزای که از وابستگان گرایش نزدیک به رژیم سلطنتی سابق است با پاکستان از این دست است.

سقوط طالبان این آرایش و توازن را بهم زد. هر یک از سه قدرت منطقه‌ای تلاش‌هایی برای حفظ وضعیت و یا پیش‌برد آن به نفع خود کردند. با سقوط کابل، پاکستان به فرماندهان مجاهدان رانده شده توسط طالبان و خودش رو آورد تا با تقویت آن‌ها مانع پیش‌روی اتحاد شمال به سمت جنوب و مرزهای پاکستان شود. ایران و روسیه اتحاد شمال را تشویق به ورود به کابل کردند با این خیال خام که توسط آن با دست پر بازی کنند. اما بعد از مدتی کوتاه با فراهم آمدن مقدمات کنفرانس بن روال کار تا حدودی روشن شد. اما طرف‌های داخلی و منطقه‌ای دست‌بردار نبودند و به اصطلاح شرط و شروط‌هایی مطرح می‌کردند. مثلاً رهبران اولیه اتحاد شمال با حمایت ایران می‌گفتند که کنفرانس بن فقط محلی برای توافق بر روی اصول اولیه است و مذاکره اصلی و تعیین تکلیف و تقسیم قدرت و تشکیل دولت انتقالی در کابل انجام می‌شود. حتی یونس قانونی، رئیس هیئت نمایندگی اتحاد شمال در روزهای اولیه کنفرانس چنین می‌گفت. اما تعیین‌کننده این ماجرا مانند هر جنگی، طرف پیروز و قدرت‌مند است و پیروز جنگ افغانستان جز امریکا نبوده و جریان کنفرانس بن نشان داد که چگونه این طرف قدرت‌مند همه چیز را دیکته می‌کند و در کوتاه‌ترین زمان ممکن کنفرانس را به پایان می‌برد. باید به یاد داشت که "اخضر ابراهیمی" نماینده

سازمان ملل در امور افغانستان که چند سال درگیر این ماجرا و مذاکره بود، در گذشته حتی نمی توانست با هزار خواهش و تمنا طرف های درگیر را به یک جلسه مذاکره به کشاند حال آن که در بن، او متن ها را می نوشت و برای هیئت های نمایندگی می خواند و امضاهای آن ها را می گرفت.

سناریویی که قرارداد بن از آن ساخته شده، در صورت تحقق و عملی شدن به معنی یک دگرگونی در بافت و ساختار تصمیم گیری سیاسی افغانستان و از آن بیشتر گسترش دامنه آن به زندگی اقتصادی و اجتماعی این کشور است. برابر قرارداد بن دولت انتقالی برای شش ماه تشکیل می شود که جرگه بزرگ تصمیم گیری (لوی جرگه) را فرا به خواند تا دولت موقت را به سازد که انتخابات عمومی را برگزار کند. "لوی جرگه" یک ارگان سنتی است متشکل از رؤسا و بزرگان قبایل و معتمدان محلی و غیره و ظاهراً نقش مهمی دارد. اما نباید فراموش کرد که دکتر نجیب در سال های آخر حکومت جمهوری قبل از مجاهدین و طالبان آن را فراخواند و لوی جرگه او را به ریاست حکومت برگزید. در قرارداد بن پیش بینی شده که برای حفظ امنیت و وضعیت نظامی پایتخت، نیروهای چندملیتی در حوالی کابل مستقر می شود. آن چه بیش از این مواد قرارداد اهمیت دارد، جنبه اجرایی دادن به این مواد و تشکیل دولت انتقالی طی همین کنفرانس بود. نه تنها سهم گروه بندی ها تعیین، بلکه اشخاص مسئول پست ها هم معین شدند و چیزی نماند که به کابل نشین ها و سایر مراکز قدرت سنتی افغانستان واگذاشته شود. می ماند برنامه کاری و اجرایی این مسئولیت ها که لابد آن هم در مراکز برنامه ریزی امریکا و متحدان توسط کارشناسان مربوط در دست تهیه است که به نخست وزیر و وزرای مربوطه ابلاغ خواهد شد.

تقسیم پست ها و اشخاص مسئول در دولت انتقالی نشانه بزرگ آن تحول پیش گفته است. تحولی که بافت سنتی قدرت را هدف گرفته، اما لزوماً به معنی گشایش به سوی دموکراسی و حقوق مردم افغانستان نیست و برای تأمین منافع سازندگان و دیکته کنندگان آن می تواند بر خلاف این حقوق و جریان دموکراتیک باشد. مستولان تازه تعیین شده همه از نسل جوان تر رهبران و کادرهای مجاهدین و جنگ علیه شوروی سابق اند، اغلب تحصیل کرده و آشنا به زندگی امروز غرب و به لحاظ سیاسی هوادار غرب و دوری از قدرت های منطقه ای و اسلامی و روسیه اند. مسئول دولت، حامد کرزای در هند تحصیل کرده و نزدیکی زیادی با سیاست، مواضع و فعالیت های امریکا در منطقه دارد به نحوی که وقتی بعد از ۱۱ سپتامبر بعد از چند سال زندگی در آلمان برای راه اندازی یک مقاومت ضدطالبانی به حوالی قندهار رفت و توسط طالبان محاصره و در خطر قرار گرفت، بنا به گفته "رامسفلد" وزیر دفاع امریکا، توسط هلی کوپترهای امریکا از محاصره بیرون کشیده شد. او که از نسل جوان و رهبران درجه دوم مجاهدین است و در دولت مجاهدین معاون وزیر خارجه بود حالا توسط پیروز جنگ به بالاترین سمت برکشیده شده و جایی برای مجاهدین و روسای قبایل باقی نگذاشت. همین طور است وضع کادرهای جمعیت اسلامی برهان الدین ربانی و اتحاد شمال که در سمت های کلیدی قرار گرفته اند. آن ها بیشتر گرایش احمدشاه مسعود، یعنی گرایش غربی و بیشتر لائیک و کمتر مذهبی، جمعیت اسلامی هستند مانند دکتر عبدالله وزیر خارجه و یا یونس قانونی وزیر داخله. اما انتخاب دو وزیر زن زلزله ای واقعی در زمین سیاسی و اجتماعی افغانستان است که احتمال وقوع آن در شرایط عادی و حتی در یک انتخابات ضعیف بود. آن هم زنانی با گرایش کامل لائیک و دور از مذهب سنتی و زندگی عشیرتی.

این ترکیب، تا همین جا هم که پیش رفته، چیزی جز آرایش سیاسی جدی منطبق بر خواست و منافع امریکا و متحدان نیست و ولی هنوز ترکیب نهائی برای شکل دادن به بافت قدرت نیست. هنوز می باید در یک دوره آزمایشی ترکیب ها و اشخاص امتحان شوند تا شکل نهایی پیدا شود که البته روند پیچیده ای است و معلوم نیست همه چیز به دل خواه پیش رود.

۲- از منظر دیگری هم باید به آن چه در بن گذشت نگاه کرد. تاکنون به ویژه در یک قرن و نیم اخیر، بسیاری از تحولات

درونی کشورهای عقب مانده و در حال توسعه تحت تأثیر و نفوذ دولت های قدرت مند سرمایه داری و امپریالیستی شکل گرفته و پیش رفته است. اما در هر حال عامل درونی این کشورها بستر اصلی تحولات بوده است. توسعه و دگرگونی در جوامع مختلف و در مراحل انتقال از یک دوره تاریخی به دوره دیگر با دخالت عوامل درونی؛ مدل های دگرگونی از پائین (مانند انقلاب های قرن هجدهم تا بیستم) و یا دگرگونی از بالا (به شیوه آمرانه و بیسمارکی) را نشان داده است. شاید آنچه در بن گذشت و قراری که برای افغانستان گذاشته شده باشد، نوعی مدل دگرگونی باشد که عامل خارجی در حدی خارج از آنچه تاکنون عمل کرده، مؤثر باشد. دامنه دگرگونی و تحول ناشی از کنفرانس بن، اگر پیش رود و متحقق شود، تنها به تغییر بافت سیاسی محدود نشده و به زمینه های دیگر اجتماع کشیده خواهد شد. پیش روی این طرح به تداوم هم آهنگی و هم راهی امریکا و متحدانش از یکسو و خاموش شدن کامل مقاومت عوامل درونی جامعه سنتی افغانستان از سوی دیگر بستگی دارد. فروپاشی نظام کهنه و سنتی افغانستان اگرچه هنوز اقتصاد آن معیشتی و خودکفا و اولیه است، مدت هاست آغاز شده و سال ها جنگ و ویرانی ضربه های زیادی به آن وارد ساخته و همین جنگ، ارباب و اصحاب جنگ های قبیله ای و عشیرتی را هم به شدت ضعیف و رنجور کرده و مردم خسته و درمانده از جنگ را از آن ها بیزارتر کرده است و این همه زمینه ای است که طرح بن برای پیش روی می تواند روی آن حساب کند. اما تا خاموش شدن کامل این مقاومت نمی توان با قطعیت از نتیجه کار صحبت کرد. هم راهی و هم آهنگی امریکا و متحدانش اما چندان قابل اتکا نیست. هم رقابت قطب های اصلی قدرت بین المللی و هم فشار مردم خود این کشورها عامل بازدارنده خواهد بود. اما در هر حال در دوره ای قابل پیش بینی امریکا و متحدانش به طور مستقیم با بودجه و برنامه های به اصطلاح بازسازی وارد می شوند و شرکت ها و سازمان های غیردولتی هم زمینه فعالیت تازه ای پیدا می کنند و در این میان تحول و دگرگونی در بافت اجتماعی و اقتصادی مطرح می شود. همان طور که گفته شد هنوز زود است که از نتیجه کار چیزی دریافت ولی خود این ماجرا این سؤال را پیش می آورد که آیا پدیده بن - افغان به معنی واقعی پدیده تازه ای است که در مرحله ی گلوبالیزاسیون برای حل و فصل مسائلی از این دست به کار سرمایه داری جهانی آید؟